

ضمیمه سوسیا لیسم ۱۲

ویژه مباحثات

سال دوم اسفند ماه ۱۳۶۷

کادر سازی حزبی : هم ریشه یابی ، هم ریشه کنی

امر هیچ گام جدی نمی توان بسنجو برداشت چرا که حاصل بحران خود می تواند هنوز "بحران" باشد "تاکید می کنند . این واقعیتی بیعی صادقانه رفقای مسته و درجه تاکید آنان بر ضرورت برخورد ریشه ای به بحران ، بعنوان یک وظیفه پیشی یا ، امری تازه نیست و عموماً نقطه قوت و وجه افتراق آنان را با دیگر جناحهای سجعفا نشان می دهد .

روش رفقا در تحلیل بحران نیز ، با گذشته تفاوتی نکرده است او عند تأییر اساس مرور تاریخی بر حیات سجعفا ، بویژه در دوره پس از شکلگیری "اقلیت" است ، در مورد روش تحلیل خود ، رفقا می نویسند :

سیر بحران - عوامل زایشگر بحران و ماهیت آن - اساس گزارش را به بررسی بحران اختصاص می دهیم تا موقعیت خود را بهتر بشناسیم . چرا که هسته اقلیت بمثابة یک پدیده در روند تکوین اش شناخته می شود . با این شیوه نگرش نسبت به عملکرد گذشته است که ما می توانیم در یابیم در کجا ایستاده ایم و چه باید بکنیم برای این منظور کافی نیست که خود را در جای خوب آخرین بحران سجعفا محصور کنیم . چه این بحران که به تلاشی "سازمان" انجامید ، خود نتیجه بحران مزمنی بود که از قبیل تشکیلات را فرا گرفته بود

روش مشابه شیوه فوق را رفقا در سرمقاله سوسیا لیسم ۴ ، پیش بسوی مبارزه اید ثلویژیک علی " بکار گرفتند . بهر حال ، با کار بست این روش ، گزارش به مروری بر سیر و روند شکل گیری بحران در سجعفا می پردازد و این مهم را در چند مرحله انجام می دهد :

- ۱- بحران و تجزیه عناصر تشکیل دهنده سازمان (که اساساً مروری است بر حیات سجعفا از سباهکل تا شکل گیری "اقلیت") ،
- ۲- اقلیت از شکل گیری تا کنگره اول ، ۳- کنگره ۴ ، بخشی که محصور در "ستارهها" استوشبترند ارد ولی اساساً بررسی بحران پس از کنگره تا فروپاشی اخیر را در بر می گیرد و ۵- اکنون ما در کجا ایستاده ایم و چه باید بکنیم ؟

همانگونه که در بالا اشاره کردم ، در مورد گزارش سه سوال مطرح است : ۱- تحلیل گزارش در چه مواردی فراتر از تحلیلهای قبلی فراتر می رود ، ۲- تحلیل گزارش در چه مواردی در حد تحلیللهای قبلی درجا زده و در چه مواردی چند گام نیز به عقب برداشته است ۳- چگونه می توان تحلیل گزارش را در راستای دستهایی به نتیجه قطعی در قبال برخورد ریشه ای به بحران ، تعمیق بخشید ؟ پاسخ قطعی ریشه ای به بحران در کجا نهفته است ؟

۱- گامهایی چند به پیش :
من فکر می کنم تحلیل گزارش در موارد زیر از تحلیللهای قبلی فراتر رفته و از این لحاظ قدمی مثبت و روبه جلو می باشد :

- ۱- اولین قدم مثبت و روبه جلو در گزارش ، در مقایسه با

نکاتی چند بیامون گزارش تشکیلاتی ارائه شده به نشست دوم هسته اقلیت :

رفقا ، من در اینجا سعی می کنم نظرات خود را بطور اجمالی نسبت به گزارش تشکیلاتی در کلیت آن ، و با ذکر رئیس مهم نظراتم ، ارائه دهم .

طبیعتاً اولین سوالی که برای خواننده گزارش مطرح می گردد این است که این بخش از گزارش در مورد بحران سجعفا / اقلیت و شکل گیری " هسته اقلیت " (که می توان گفت مهمترین بخش گزارش را تشکیل می دهد و " چه باید کرد " هسته اقلیت از نتایج آن استخراج می شود) تا چه حد فراتر از مطالبات انتشار یافته توسط " هسته اقلیت " بطور علنی در نشریات سوسیا لیسم و ضمیمهات ، به برخورد ریشه ای به بحران سجعفا می پردازد ؟ آیا مباحثات ، تحلیلها و در نتیجه رهنمودهای جدیدی (در مقایسه با نوشته های قبلی) مطرح گردیده اند ؟ بهر صورت تا آنجا که به ارزیابی دیگران از " هسته اقلیت " مربوط می شود ، برگزاری نشست بطور رسمی از جانب این نیرو و چگونگی موضعگیری آن در قبال بحران ، فراتر از مطالبات انتشار یافته تاکنون ، از اهمیت بسیار و در مواردی تعیین کننده در تصمیم آنان در چگونگی همکاری با " هسته اقلیت " برخوردار است ، چرا که بفرق خود رفقا ، " تا زمانیکه ما نتوانیم و نتوانسته باشیم پاسخی مشخص و قطعی به علل بحران و جوهر آن در سجعفا بدهیم ، حتی نخواهیم توانست ادعا کنیم ، اعلام کنیم که از گذشته بحران می بریم که خود را در گرو می سازیم ، چه رسد به اینکه در عمل در گرو می سازیم . " از آنجا که در گزارش آمده است :

بی تردید رفقا زوایای ناشناخته در این گزارش را روشن می سازند ، تحلیل از بحران و عملکرد آن و ریشه های آنرا تعمیق می بخشند تا در پایان نسبت با یک جمع بندی هوس چه کاملتر و جامع تر از بحران ، بتوانیم حرکت خود را دقیق تر و عینی تر ترسیم کنیم و وظایف خود را که خطوط کلی آن در زیر ترسیم می شود بسط داده و هدفمند سازیم . (ص ۵۲)

با استقبال از درخواست رفقا ، سعی می کنم در حد توان خود در این راستا گام بردارم .

چرا تحلیل بحران مندرج در گزارش ، ضمن فراتر رفتن از تحلیللهای قبلی ، هنوز نتوانسته است به نتیجه ای قطعی در برخورد ریشه ای به بحران موفق گردد ؟ برای این منظور ضروری است که هر چند مختصر ، تحلیل مندرج در بخش گزارش تشکیلاتی را مرور کنیم و در ضمن مرور وجود اشتراک (و اختلافات) آنرا با تحلیللهای علنی هسته اقلیت مشخص سازیم .

رفقا در گزارش ، همچنان مانند قبل و بد رستی ، بر این امر که " هسته حاصل بحران است " و اینکه " بدون در نظر داشتن این

کادر سازی حزبی :

هم ریشه یابی ، هم ریشه کنی

به شکل گیری " اقلیت " بازگردیم ، وضعیت کنونی مان بیشتر روشن می شود .

۳- برخلاف تحلیل قبلی که عمدتا هدف عاجل خود را برخورد برده سیستم و سبک کار محفلی - بوروکراتیک - و نه " زمینه های عام بحران " قرار می دادند (چه از لحاظ کشف علل و چه از لحاظ راه حل) ، تحلیل گزارش تحلیل گزارش توجه خاصسی را میزول به " زمینه های عام " بحران ، هر چقدر هم بطور مختصرا می نماید . این قدمی مثبت و در جهت تعیین برخورد ریشه ای به بحران سبک خاست . بارزترین این تمایز را می توان در مقایسه " سرفاله " سوسیالیسم ۲ ، با گزارش تشخیص داد . اگر در سرفاله ، وظیفه " عاجل شناخت علل بلاواسطه " شکل گیری سیستم و سبک کار محفلی - بوروکراتیک بود ، و سرفاله بدرستی انگشت خود را بر عدم تحقق عملی مبارزه آیدولوژیک علی (رهنمود مصوب کنگره) و اختصاص ارگان ثابت تشکیلاتی بدین امر گذاشت و از لحاظ راه حل عملی ، ایده " ضمیمه سوسیالیسم " را پروراند و در صل بجلو برد ، در گزارش به نقش ریشه ای تر و عملی " پیش پرولتری " نسبت به سبک کار اشاره شده و مطرح می گردد :

ما باید بتوانیم درک خود را از برنامه پرولتاریا عبق بخشیم بدون چنین روندی ، بدون درک واقعی از برنامه پرولتاریا و الزامات تحقق آن چگونه می توان ادعا نمود که ما خواهان تغییر سبک کار و سیستم و ساخت تشکیلاتی هستیم ؟ سیستم و ساخت تشکیلاتی فقط مقطعی و به مناسبات درونی یک سازمان مدعی م . ل . نیست ، بلکه خود این مناسبات اساسا برگرفته از وظایف و رسالت تاریخی پرولتاریاست . پس تا زمانی که ما مفهوم واقعی برنامه پرولتاریا را در نیابیم ، یعنی تا زمانی که پیش ما حقیقتا پرولتری نگردد - تا زمانی که از جایگاه خرده بوروازی به برنامه پرولتاریا می آید بشیم ، هیچ تفسیر جدی و اساسی نمی تواند در ما ایجاد شود واقعی است که درک ما از تشکیلات ، درکی ناقص ، محدود و فرقه گرایانه بوده است . این مساله را نمی توان فقط به مساله تکنیکی تشکیلات و مناسبات " درونی " بازگرداند اگر که ما " تشکیلی " متحول و انتقالی هستیم ، تنها در صورتی روند این تحول بسبت تشکیلی کمونیستی - کارگری (تشکیلی که برگرفته از برنامه باشد) خواهد بود که در این تحول پیش خود را از تشکیلات بطورزی اساسی درگون سازیم . ما از نقد سبک کار و سیستم محفلی - بوروکراتیک حاکم بر سازمان آغاز نمودیم ، این نقد را باید به نقدی دیالکتیکی از سیستم محفلی بوروکراتیک در عرصه طبقاتی گسترش داد . بر این پایه تلاش ما باید در جهت تدوین سیاست تشکیلاتی باشد که سیستم و ساخت تشکیلاتیمان را تشکیلی کمونیستی - کارگری متحول سازد و در جهت تشکیل

تحلیلهای قبلی ، عطف توجه بیشتر به پیشینه " اقلیت " است . حتی به پروسه شکل گیری و حیات سبک خا قبل از قیام ، آنچه که در جنبش و در ادبیات سبک خا به " گذشته " مرسوم است . البته اطلاعیه در مورد سیاهکل و قیام ، تا حدودی آن جنبه مهم از بررسی بحران را به میدان مباحثات وارد کرد و گزارش هم ، تا آنجا که به گذشته " برخورد می کند از مباحثات مطروحه در آن اطلاعیه برآثر نمی رود ، با اینحال برداشتن این قدم مهم خود دستاوردی محسوب می شود . اگر دقیق تر ببیند بشیم ، این قدم با قدم یاد شده ، رفوق ارتباط تنگاتنگی دارد . اگر بررسی علل حاکمیت یاقتن سیستم و سبک کار محفلی - بوروکراتیک ، توجه رفقا را به مقطع شکل گیری " اقلیت " معطوف ساخت ، فرآثر روشن از آن سطح ریشه یابی ، در اینکه چرا " اقلیت " خود دارای آن شرایط لازم برای رفع بحران نگردد ، رفقا را لاجرم به بررسی دوران ماقبل شکل گیری " اقلیت " می کشاند و اشاراتی هر چند مختصر در مورد بحران درونی سازمان در دوران ماقبل قیام را موجب می گردد . از اینروست که رفقا خود را مجبور می بینند که ضمن برشماری دستاوردهای " مبارزه مسلحانه " ، به کمبودهای آن ، به ویژه به امر زیر اشاره کنند :

مفهوم " مبارزه مسلحانه " به آن صورتی که بنیان گزاران سازمان مطرح کرده بودند ، خط مشی و برنامه را منتخسی نمی کرد ، اما آنرا تابع شکل مبارزه که هویت سازمان بود قرار می داد . ص ۴۰

این قدم ، نیز بنظر من دستاوردی در تحلیلهای رفقا است در برخورد ریشه ای به بحران سبک خا .

۴- جنبه " دیگر دستاورد های گزارش از تحلیل بحران و مسو قعیت " هسته اقلیت " ، تاکید آگاهانه و روشن بر خصلت گیزداری حیات " هسته اقلیت " در مقطع کنونی است که این خود در نتیجه " تحلیل رفقا از پروسه تکوین سبک خا و " اقلیت " و بحران های گذشته " آن امکان پذیر شده است . گزارش بوضوح تاکید دارد :

رفقا ! واقعی است که هستی ما ، هستی تشکیلات ما ، اگر بشود هنوز اسمش را تشکیلات گذارد ، متحول ، گذرا ، و انتقالی است . این بهترین وجه مشخصه " امروز ما " بر زمینه کلیه عوامل بحران زایی است که کماکان وجود دارند و نه فقط وجود دارند بلکه شدت اثر گذار و فعالند اگر چه شکل بروز برخی از این عوامل تغییر یافته است و همین می تواند ما را گمراه کند و بتوانیم خطرات پیش روی خود را درست تشخیص دهیم . اگر که ما یک " تشکیلات " بنا مشخصه متحول و انتقالی هستیم ، باید که پیش از هر بخش دیگری از " اقلیت " به خطرات واقف و آگاه باشیم و دقیقسا آنها را شناختنی کنیم . چرا که موقعیت " هستی " مسلا از سایر بخش ها نه فقط بلحاظ شکل بلکه بلحاظ مضمون حرکت نیز متفاوت است . ما " سازمان " نیستیم ، چنین ادعای نداشته و نمی توانیم داشته باشیم . پس چه هستیم ؟ اگر که

کادر سازی حزبی :

هم ریشه یابی ، هم ریشه کنی

حزب کمونیست قرار بگیرد .

آنچه عموماً در تحلیل موجود در گزارش تشکیلاتی رفقای هسته لیت جلب توجه می کند ، تاکید بجای ایشان بر عبوروت گامهای لی برداشتن در راستای تشکیل حزب کمونیست ، از طریق تبدیل ویش ، در اولین گام ، به یک تشکیلات کارگری - کمونیستی ، بدون روظفیدن به حیات فرقه گرایانه و محفلی دوره های گذشته است .

رواقت می توان مجموعه جوانب مثبت تحلیلهای گزارش را بصورت زیر معیندی کرد : (۱) عطف توجه ضروری به "گذشته" در ریشه یابی نران . (۲) واقع بینی انقلابی و صادقانه رفقا در خصلت یابسی بات کنونی " هسته اقلیت " بعنوان دوره گذرا و انتقالی که ین رفت از آن اساساً مشروط بر برخورد ریشه ای به بحران است ؛ (۳) اینکه در زمینه ریشه یابی بحران ، رفقا به نقش طلایی پیش غیر ولتری نسبت به ادامه کاری سیستم و سبک کار غیر پرولتری تاکید اشته و آنرا شرط اساسی تحول خود به تشکیلی کارگری - کمونیستی در راستای خدمت به تشکیل حزب طبقه کارگر در آریسیده سی دادند .

۲ - گامهایی چند به پیش :

تحلیل گزارش در چه مواردی در حد تحلیل های تمایز درجه و آیا در مواردی گامهایی نیز به عقب برداشته است ؟ در این بینه ، سه مورد را می توان بوضوح تشخیص داد .

۱ - اگر تحلیل گزارش در زمینه ریشه یابی بحران ، و بطوریکه شخص تر ریشه یابی ادامه کاری سیستم و سبک کار غیر پرولتری ر ادامه کاری پیش غیر پرولتری بویژه در زمینه تشکیلات ، قدمی به لو برداشته است ، مناسبانه بنظر من هنوز ، در زمینه ریشه کنی نران ، این دستاورد را بکار نبسته ، و همچنان از لحاظ چگونگی ین رفت از بحران ، در تحلیل های قبل درجا می زند . این امر ضوح در طرح " کمیته سازمانده " (که بخودی خود مثبت است و در حد راه حلهای گذشته مانده و تعمیق نیافته) و بهسای و ش بیانه ای که رفقا به این طرح و اجزای عملی آن در برون رفت بحران می دهند ، نمایان است . رفقا در این زمینه ، در پایان ارض تشکیلاتی می نویسند :

در این مورد طرح اساسنامه و سیاست تشکیلاتی کسسه از مدتها پیش مورد تبادل نظر قرار گرفته خطوط کلی و مقصود آن مورد توافق جمع واقع گردیده است (بویژه در رابطه با طرح سیاست تشکیلاتی) مبنای است بسمرای تعمیق مباحثات و رفع نارسایی و نواقص در این باره واتخاذ تصمیم نهایی . " کمیته سازمانده " که اسکلت طرح سیاست تشکیلاتی مان را تشکیل می دهد ، اساسی ترین اقدامی است که می تواند تحول ما را به تشکیلی کمونیستی - کارگری متحقق سازد . از اینرو ، عطف توجه نسبت به الزامات تغییرات ساختاری ما ، از جمله عرصه های فعالیت و چگونگی فعالیت از اهمیت عملی در آغاز به پیاده نمودن طرح

سیاست تشکیلاتی که در محور آن " کمیته سازمانده " قرار دارد ، برخوردار است .

رفقا ! همتی متحول " هسته " به سمت تشکیلی کمونیستی - کارگری تنها و تنها منوط به موفقیت ما در تحقق " کمیته سازمانده " است . این اصلی ترین وظیفه ای است کسسه در مقابل ما قرار گرفته است . این اصلی ترین وظیفه همانطور که در طرح تشکیلاتی ترسیم شده بمعنای نفسی فعالیت ما در سایر عرصه ها و با حتی بی اهمیت بودن سایر بخش ها و فعالیت ها نیست ، بلکه بیانگر این است کسسه از کدام طریق می توانیم بر عوامل بحران زا غلبه کنیم و سبک کار و سیستم و ساخت تشکیلاتی مان را از بیخ و بن تغییر دهیم .

من فکر می کنم رفقا با تاکید های فوق بر اهمیت " کمیته سازمانده " که وظیفه ای جز ایجاد تغییر در سیستم و سبک کار تشکیلاتی ندارد ، تا حدود زیادی دچار خوش بینی مغرط شده اند ، و می توان نشان داد که این اقدام رفقا در زمینه " ریشه کنی " خود در تناقض با دستاورد های تحلیلی گزارش در زمینه " ریشه یابی " قرار دارد . رفقا مگر خود شما ، در همین بخش از گزارش ننوشته اید که : " ما باید بتوانیم درک خود را از برنامه پرولتاریا عسوق بخشیم ، بدون چنین روندی ، بدون درک واقعی از برنامه پرولتاریا و الزامات تحقق آن چگونه می توان ادعا نمود که ما خواهان تغییر سبک کار و سیستم و ساخت تشکیلاتی هستیم ؟ سیستم و ساخت تشکیلاتی فقط معطوف به مناسبات دوری یک سازمان مدعی م . ل - نیست ، بلکه خود این مناسبات اساساً برگرفته از وظایف و رسالت تاریخی پرولتاریا ست . پس تا زمانی که ما مفهوم واقعی برنامه پرولتاریا را در نیابیم ، یعنی تا زمانی که پیش ما حقیقتا پرولتری نگردد - تا زمانی که از جایگاه خرد بپروازای به برنامه پرولتاریا می اندیشیم ، هیچ تغییر جدی و اساسی نمی تواند در ما ایجاد شود " . . . تنها در صورتی روند این تحول به سمت تشکیلی کمونیستی - کارگری (تشکیلی برگرفته از برنامه باشد) خواهد بود که در این تحول پیش خسب شود را از تشکیلات بطوری اساسی دگرگون سازیم . . .

پس اگر لازمه تغییر ریشه ای (از " بیخ و بن ") در سیستم و سبک کار تشکیلاتی ، همانا دگرگون سازی اساسی پیش از تشکیلات برنامه پرولتاریاست ، بنا بر این هرگونه تلاش در " ریشه کنی " بحران نیز میباید توجه اساسی را به متحول ساختن آن پیش معطوف سازد ، نه بطور عجولانه ، طرحریزی " طرح اساسنامه " دیگر و تشکیل " کمیته سازمانده " ای در جهت تحقق آن ، آری ، من هم معتقدم که طرحریزی نه تنها اساسنامه بلکه برنامه و " شعارهای تاکتیکی " قدمی به جلو محسوب می شود ، و از اینرو می باید در راستای ناظر

کادر سازی حزبی :

هم ریشه یابی ، هم ریشه کنی

کردن آنها بر تشکیلات " از طریق " کمیته (های) سازمانده " قدم برداشت ، ولی انتظار اینکه با این طرح بریزی و تحقق آن ، مجزای رخ داده و بحران اساس برطرف می شود ، بنظر من نهاییست خوش بینی است ، چرا که تا زمانی که پیش پرولتاریائی حقیقتاً واقعاً در ذهن انسانها ، در ذهن کادرهایی که آن طرح هارامی ریزند جا نیفتاده و درک نشده باشد ، فرمولبندی کردن بند هائی در این با آن طرح (که در بسیاری اوقات نیز به " سهل ترین " صورت و از طریق رجوع به طرح های احزاب گذشته و حال صورت می گیرد) نتوانسته و نخواهد توانست از بروز دوباره بحران جلوگیری کند چرا که ریشه در جای دیگری است . آیا رفا به این تحول اساسی در پیش نائل شده اند که اکنون تشکیل " کمیته سازمانده " و ناظر کردن طرح اساسنامه و برنامه را بر حیات سازمان " اصلی ترین وظیفه " برای خود قلمداد می کنند ؟ آیا پیش پرولتاری ، به این سهولت قابل وصول است ؟ شاید گفته های رفیق لنین در زمینه اهمیت و چگونگی رشد فرهنگ (بخوان پیش) پرولتاری در اینجا به روشن شدن بحث کمک بیشتری کند :

" این مطلب را هنگامی که ما ... از فرهنگ پرولتاری سخن می گوئیم باید در نظر داشته باشیم . بدون درک روشن این نکته که فقط با اطلاع دقیق از فرهنگی که تمام سرکامل بشری آنها بوجود آورده است و فقط با حلاجی آن می توان فرهنگ پرولتاری را شالوده ریخت ، ما قادر به حل این مسئله نخواهیم بود . فرهنگ پرولتاری چیزی نیست که از جای نامعلومی نازل شده باشد ، این فرهنگ من در آورده اشخاصی که خود را در رشته فرهنگ پرولتاری کارشناس می دانند نیست . اینها سراپا لا طائلات است . فرهنگ پرولتاری باید تکامل قانونمندانه آن ذخائر معلوماتی باشد که بشریت تحت ستم سرمایه داری ، جامعه ملاکی و جامعه بوروکراتیک ، بوجود آورده است . . . وقتی ما اغلب خواه در بیستن نمایندگان جوانان و خواه در بین برخی از مدافعین شیوه آموزش جدید می شنویم که به مکتب قدیم حمله می کنند و میگویند مکتب قدیم مکتب محفوظات طوطی وار است ، به آنها می گوئیم که ما باید چیزهای خوب مکتب قدیم را اخذ کنیم . ما نباید از مکتب قدیم این موضوع را که وی حافظه جوانان را از معلومات سبحد و حصری آنهاست که نه دهم آن زائد و یک دهم آن تحریف شده بود ، اخذ نمائیم ، ولی این بدان معنا نیست که ما می توانیم به استنتاجات کمونیستی اکتفا ورزیم و فقط شماره های کمونیستی را از سر نمائیم . بدینسان نمی توان کمونیسم ایجاد کرد .

منتخب آثار ، چاپ یکجلدی فارسی ، صفحات ۸۲-۷۸ از این نوشت ، رفا که من فکر می کنم که طرح " کمیته سازمانده " ، نمی تواند آن طرح اساسی " ریشه کن " باشد ، اگر چه اقدامی است به پیش . درست است که ایجاد سیستم و سبک کار تشکیلاتی نویسن

(۱) بنظر من این انتقاد ، حتی اگر اقدام رفقای هسته با اطلاع و توافق قبلی رفقای " انجمن سوسیالیستی در انگلستان " صورت گرفته باشد ، هنوز معتبر است ، چرا که در اینجا آنچه ضایع شده است حق مساوی پاسخگویی از جانب کلیه اعضا و فعالین و همکاران " هسته اقلیت " به نوشته اولیه رفقای " انجمن سوسیالیستی " ... " می باشد . دلایل تکنیکی نظیر بتعمیق افتادن انتشارات ضمیمه سوسیالیسم ، و فرصت یافتن برای نگارش پاسخ به آن ، را نمی توان بهانه نمود چرا که اشکال قضیه در جای دیگری است یعنی در عدم رعایت حقوق مساوی شرکت کنندگان در مباحثات ضمیمه سوسیالیسم . بی توجهی رفا به اصول ضروری حاکم بر نوشتن مبارزه ایدئولوژیک از آنجا عیان تر می گردد که رفا هیچ توجهی عینی در مورد چگونگی درج ضمیمه شماره ۱۲ (دلایل هر چه باشد) چه در همان شماره و چه در شماره های بعد اراک ندادند امید است که رفا به ابهاماتی که در ذهن خوانندگان سوسیالیسم در این زمینه ایجاد گردیده پایان داده و توضیح لازم را ارائه دهند .

کادر سازی حزبی :

هم ریشه یابی ، هم ریشه کنی

ترسیم کردیم . چرا به تمامی عوامل فروپاشی " سازمان " نه فقط همچنان بهتر حرکت هسته است ، بلکه عوامل جدیدی بر آن افزوده شده است ، این عوامل جدید که عمدتاً بعلمت شرایط عمومی جنبش بعلاوه عکس العمل ناشی از بحران سازمان فعال گشته اند ، عبارتند از موج انحلال طلبی بسه اشکال گوناگون اما با مضمون دمکراسی بدوی ص ۵۴ (تأکید ها از من است)

براستی چرا این " عوامل جدید " اغافه گشته اند ، چرا " دمکراسی بدوی " روز به روز تقویت می شود ؟ بنظر من به این دلیل که رفقاً ارتباط گیری و دامن زدن مباحثات بطور مستقیم با هواداران ، اولسو پتشان نیست ، رفقاً ترجیح می دهند ساعتها در مورد چگونگی وحدت با نیروهای " اقلیت " به بحث و مذاکره بپردازند و برای چگونگی وحدت با مسببین فاجعه ، چهارم بهمین به مدور قطعنامه بپردازند ، ولی یک مقاله هم برای مباحثاتی که هم اکنون ما بیسن فضالین هسته اقلیت و تشکلهای مستقل در جریان است ارائه ندهند . شاید برخی از رفقاً دلیل این بی توجهی به هواداران را کمبود نیرو و وقت قلمداد کنند ، ولی بنظر من ، اشکال در جای دیگری است ، در ادامه کاری گرایشانی نخبگرایانه که به " وحدت " با جناحهای دیگر بیشتر اولویت می دهد تا با رفقای " هواداری " که چه بصورت فعالین هسته و چه بصورت رفقای مستقل ، تمایل خود را عیلا به همکاری با رفقای هسته اقلیت ابراز کرده و همکار بهائسی را آغاز کرده اند ، منتها حاضر نیستند مانند گذشته بدون تعصب کافی به " هواداری " یک جریان بحران زده بپردازند . بر راستی رفقاً ، شعا که در طرحریزی قطعنامه ، " وحدت با نیروهای اقلیت " ساعتها به بحث و نگارش پرداخته اند (و تا حدودی من خود بسا نتایج این مباحثات ، تا آنجا که در قطعنامه منعکس شده موافقم) چرا رفقای " هوادار سابق سچفا " را که اکنون بصورت " فعالین هسته " یا تشکلهای " مستقل " بفعالیت حد اقلی مشغولند ، فراموش کرده اند ؟ مگر این رفقاً نیز جزو نیروهای " اقلیت " نبود و نیستند ؟ تا سفاغه رفقاً جایگاه و نقش خود را در ایجاد " دمکراسی بدوی " فراموش کرده اند .

بهر حال رفقاً ، جمع بندی من از این قسمت ، هم ، این است که تحلیل گزارش در مورد بحران به نقش و اهمیت " هواداران " (فعلا لین یا مستقل) اقلیت در ریشه یابی و ریشه کنی بحران اهمیت کافی را نمی دهد و بر عکس با برجسب " دمکراسی بدوی " و فراموش کردن نقش خود رفقای " هسته اقلیت " در بروز آن ، آنان را بسه کناری می زند . از این لحاظ ، بنا بر این ، بنظر من تحلیل گزارش قد می به عقب می گذارد .

۳- مورد دیگری از تحلیل گزارش ، که نسبت به گذشته در جا زده است ، در زمینه " چگونگی برخورد به سازماندهی خارج کشور " است . منظور من آن است که در گزارش تشکیلاتی ، هنوز که هنوز

جای اینکه مبارزه ایدئولوژیک را در همان سطح علمی جلو برد ، در آغاز نوشته ، رفقاً درج کنند تا همه " فعالین اقلیت " ، از جمله شما ، از حق سیاسی در پاسخگویی بدان برخوردار باشند . به گفته دیگر خواستاید با استفاده از ابزار تشکیلاتی ، " مهسر " خود را هر چه زودتر بکوبید ! این حرکت که در ذهن رفقاً سوال برانگیز است ، مثال روشنی است از نکات فوق در مورد رابطه " بینشی " از یکسو با سبک کار تشکیلاتی ایدئولوژیک - سیاسی از سوی دیگر و نقش علمی اولی نسبت به دومی . عدم توجه به این امر است ، که من را بر این می دارد که ادعا کنم که علیرغم قدمهای مثبت رفقاً در گزارش در زمینه " ریشه یابی " بحران (بینشی - سبک کار) ، تلاش رفقاً در زمینه " ریشه کنی " همچنان در گذشته درجا می زند - بگفته دیگر ، حرف های نوین رفقاً ، ترجمان خود را در عمل نوین بروز نداده است .

۲- مورد دیگری از درجا زدن (یا شاید بتوان گفت بسه عقب گام برداشتن) تحلیل گزارش ، در مورد " هواداران " است . اگر رفقای " هسته اقلیت " ، بد رستی و با کمال همدردی برفقاله اولین نشریه " سوسالیسم " به " گزارش به هواداران " اختصاص دادند ، آنچه که در تحلیل گزارش اساساً فراموشی سپرده شده ، سرنوشت هواداران است !

آنچه تحلیل گزارش ارائه می دهد ، بی توجهی به نقش و تأثیر ارگانیک سچفا بر سرنوشت هواداران بوده است ، انگار نه انگار هزاران هواداری که در داخل (و خارج) بسوی سچفا روی آوردند و بر بستر بروز و ادامه و تعمیق بحران و انشعابات درون سچفا دچار بدبینی ، پاسیفیسم ، گردیده اند ، در برخورد ریشه ای به بحران ذینفع بوده اند . و این در حالی است که هوادارانی (و اعضای) را که در نتیجه ادامه کاری بحسبران و انشعابات ، بی دلیل و ناخواسته به کام جمهوری اسلامی (و در گذشته ، به کام شاه) افتادند اساساً از یاد برده ایم . آیا کمیته مرکزی سابق سچفا ، و سیستم محفلی - بوروکراتیک که حامیش بودند ، در سرنوشت این دسته از هواداران نقشی نداشته اند ؟ آیا هواداران حق ندارند که سوال کنند پس برخورد ریشه ای به بحران چگونه می باید صورت گیرد ؟ آیا بدبینی رفقای هوادار ، حتی نسبت به " هسته اقلیت " که خود علیرغم تلاشهای مثبت ، به ادامه کاری عوامل بحران در خود اذعان دارند ، امری طبیعی نیست ؟ ولی باعث تأسف است که رفقاً ، بدون توجه به نقش خود در ادامه کاری بحران سچفا (و بدون توجه به اینکه صرفاً انتقاد به خود در این زمینه کافی نیست ، بلکه باید در نظر گرفت اشکالات و انحراقات گذشته خود رفقاً چه تأثیری بر هواداران بر جای گذاشته است) در گزارش ، و در تنشای جایی که سهم بطور غیر مستقیم به هواداران اشاره می کنند ، می گویند :

آیا گامهایی جلو برداشته ایم ؟ چرا ، برداشته ایم . اما این گامها هنوز جایگاه ما را در ابتدای راهی نشان می دهد که

کادر سازی حزبی :

هم ریشه یابی ، هم ریشه کنی

در پاسخگونی به نیازهای انی و انی جنبش را دارند . دیدند " پشت جبهه ای " نسبت به خارج کشور ، اما ، برای یک دوره (یک دهه و نیم) امکان ایجاد تشکیلاتی توسط انقلابیون داخل کشور (توجه کنید ، نه توسط " کفد راسیونی " ها و روشنفکران خارج ، بلکه توسط خود انقلابیون داخل) را در خارج از کشور رد کرده است . این دید ، از اینرو ، خود عامل شکل گیری گرایشات کفد راسیونی و روشنفکرانه و متکبر نسبت به داخل شده است . کار عملی در داخل ، کار روشنفکری در خارج : این است نتیجه برقرار کردن ارتباط مکانیکی مابین کار داخل و خارج توسط هر دو پیشقدم کور در فوق . این دو پیشقدم که آشخورد مشترکشان همانا دیدگاههای تنگ نظرانه ناسیونالیستی است ، قادر به درک این واقعیت نیست که مبارزه طبقاتی اساسا مرز نمی شناسد و مبارزه طبقاتی هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی ، هم در " داخل " و هم در " خارج " جریان داشته و می بایست جریان یابد . این وظیفه کمیونیستهاست که از کلیه شرایط موجود در عرصه های ملی و بین المللی ، برای پیشبرد مقاصد و مبارزات خویش - که در محور آن تلفیق کار تئوری و کار عملی قرار دارد و اساسا مبارزهای جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی است - بهره جویند . چگونه می توان انتظار داشت از رفقای انقلابی و عبادی که با تمام حسن نیت خویش ، در منطقه کردستان ، در زیر بمبارانهای دائم رژیمهای حاکم ایران و عراق (در ترکیه ...) ، در شرایطی که موجودیت فیزیکی رفقا هر روز و هر ساعته مورد خطر قسمرار دارد ، بتوانند نشریه ای تحقیقی - تئوریک هم نوشته ، هم تایپ کرده ، هم صفحه بندی کرده ، هم چاپ کرده و ... ! و این در حالی است که ضرورت چنان نشریه ای ، از پیش شرطهای تحولات " بینشی " برای مقابله و ریشه کنی بحران سچفخاست . و برعکس چگونه می توان انتظار داشت از رفقای در خارج از کشور که با همه حسن نیت ، بدون ارتباط ارگانیک با رفقای داخل کشور بتوانند در زمینه تحقیقات - تئوریک و دانش ، رفقای داخل را یاری رسانند . از اینروست که من معتقدم یکی از دلایل عدم تحول بینشی در رفقای " هسته " از واقعیات زمینی که در آن بسر می برند برمی خیزد ، واقعیهائی که با تحول بینشی نسبت به تلفیق کار داخل و خارج قابل طلاج و تفسیرند و از این طریق قادر خواهند شد شرایط را برای برخورد هر چه موثرتر و ریشه ای تر به " بحران " فراهم کنند .

بنا بر این جوانب " منفی " تحلیل موجود در گزارش تشکیلاتی در زمینه " بحران " موارد زیر است : ۱ - عدم نتیجه گیری عملی از ریشه یابی بحران سبک کار در بینش غیر پرولتری ، و عدم ارائه راه حلهای عملی در برخورد به پیش غیر پرولتری (و نه صرفا سازماندهی) ، ۲ - عدم توجه کافی به نقش و اهمیت " هواداران " در برخورد ریشه ای به بحران ، ۳ - عدم توجه کافی به دیالکتیک

ست رفقا جنبش را در " داخل " محدود می کنند . من قبلا درم که در زمینه سازماندهی جنبش خارج از کشور مباحثاتی مابین نفا در جریان بوده است ، ولی اهمیت عملی چنان مباحثاتی زمانی شخیص می شود که در گزارش تشکیلاتی بدان برخورد شده و رهنمود نای عملی استخراج گردد . در حالی که آنچه که در گزارش تشکیلاتی ، و بویژه در رابطه با چگونگی برخورد ریشه ای با بحران تشکیلاتی ، و اساسا نمی پردازند ، ارزیابی از چگونگی عملکرد " سازمان " در خارج کشور است . این مبحث در گزارش تشکیلاتی غایب است ، در حالی که بنظر من باید جز " ارگانیک گزارش تشکیلاتی باشد ، و بویژه با توجه به این امر که مثل بسیاری از نیروها ، از جمله " هسته اقلیت " ، خواهی نخواهی در حال انتقال به خارج کشور بی باشد . البته ، آنچه که در زمینه " خارج از کشور " در بخش گزارش تشکیلاتی مطرح میشود ، طرح های مشخص سازماندهی " هسته اقلیت " برای آینده نیست (این امر در بخش سوم گزارش ، یعنی در " پیرامون وظائف ما " جای خاص خود را می تواند اشغال کند) . فرض از اختصاص بخش " خارج از کشور " در گزارش آن است که اساسا با دو پیشدم انحرافی که خود نتیجه فعالیت های گذشته در خارج از کشور است مزیندی گردد . این دو پیشدم یکی پیشدم " کفد راسیونی " است که همواره با دید " تکبر " به داخل کشور نگریسته و از خارج برای داخل طرح و تئوری انقلاب تدوین می کند بدون آنکه هیچ ارتباط ارگانیک با طبقات داخل کشور و نیروهای سیاسی فعال در داخل داشته باشد این پیشدم دیالکتیک ضروری مابین مبارزه در داخل و خارج را بنفع دومی و بضرر اولی برهم می زند و از اینرو به یکجانبه گیری دچار می گردد . پیشدم دوم ، بینشی " هواداری پشت جبهه " ، اما به انحراف متقابل دچار می گردد و دیالکتیک " داخل " و " خارج " را بنفع اولی و بضرر دومی برهم می زند . بر مبنای این بینش ، خارج کشور ادامه مکانیکی داخل کشور است . جالب اینجاست که بسیاری از نیروهای که درک " پشت جبهه ای " نسبت به خارج دارند ، و به فعالیتهای خارج کشور به چشم تحقیر نگاه می کنند ، خود ، با این عمل و بشیوه " برخورد خود ، زمینه کم رشدی و انحرافات کادر رهبر در خارج کشور را فراهم می کنند و این خود مثال روشنی بر چگونگی تبادل وجه تضاد داخل و خارج بر یکدیگر است . ضرورت تلفیق دیالکتیکی کار داخل و خارج ، اما ، بویژه در زمینه چگونگی برخورد ریشه ای به بحران سچفخاست مطرح است و از این زاویه است که من معتقدم که می باید در این بخش تشکیلاتی گزارش گنجینه شود زمانیکه کمیونیستها صحبت از تلفیق دیالکتیکی کار عملی و کار تئوریک می کنند ، در نظر نمی گیرند که این تلفیق نیازمند شرایط مشخص زمانی - مکانی است . این امری واضح است که در شرایط خفقان و دیکتاتوری عنان کسخته شاهنشاهی اسلامی ، فعالین و مبارزین داخل کشور نه وقت کافی و نه منابع کافی برای اختصاص انرژی ثابت و منظم به کار علمی - تئوریک

کادر سازی حزبی :

هم ریشه یابی ، هم ریشه کنی

دستاوردهای آن بمثابة زمینه گرایش روزافزون خود بسوی رفرمیسم بود و نهایتاً هم بدان در غلطید و دست در دست جمع‌بوری اسلامی ، خود را بخون انقلابیون آفشته ساخت. ولی بهرحال ، " اقلیت " که در آن مقطع و با شناخت اهداف رفرمیستی اکثریت در پیش کشیدن " گذشته " ، بدستی ضرورت برخورد به حیسان و موضعگیری علیه هیئت حاکمه ارجاعی جدید را مطرح می‌ساخت ، نتوانست تحلیلی عمیق و همه جانبه از دستاوردها و اشکالات گذشتگان " سازمان ارائه دهد . درست است که جزوه " دیکتاتوری و قهر " در همان مقطع نوشته شد ، ولی با اینحال تحلیل‌های بسیار آموزنده و فنی این جزوه ، هنوز نتوانست به ارزیابی از " گذشته " پاسخی قطعی و روشن دهد . عصاره‌های نتایج تحلیلهای این جزوه آن بود که علیرغم پاسخ انقلابی بنیانگذاران فدائی به سستی و روغنی که دامنگیر نیروهای چپ ، در نتیجه " خیانت‌های تاریخی رهبری حزب بوده ، شده بود و در نتیجه سستی علیرغم ضرورت تاریخی آغاز جنبش مسلحانه ، سأسفانه نتوانست به مراحل بعدی ، یعنی به ایجاد ارتباط و پیوند با طبقه کارگر سر حرکت در راستای تشکیل حزب کمونیست گذر کند و برعکس ، پس جنبش در پیشبرد وظایف اولیه خویش در جا زد . اما جزوه ، خود نتوانست به روشنی دلایل عدم طی این پروسه گذار را توضیح دهد . براساس علت این عدم گذار چه بوده است ؟ پاسخ به این سوال ، پاسخی به ریشه کلیه بحران‌های سچفخا است . رفا ، من فکر می‌کنم " فدائی " از بدو پیدایش آن تاکنون با یک بحران ریشه‌ای دست به گریبان بوده است : بحران کادر سازی حزبی : (کارگری - کمونیستی) .

از همان آغاز ، بر خلاف آنانکه در پشت میز تحریر تئوری انقلاب برای ایران می‌ریختند ، موجودیت " فدائی " و مبارزه آن جدالسی آمیخته با مرگ و زندگی را بعنوان عنصری محوری در فرهنگ و زندگی " فدائی " به همراه داشته است . از اینرو برای بنیانگذاران فدائی که با شوری انقلابی و برای ساختمان جامعه‌های نوین - پسای به عرصه مبارزه مسلحانه گذارده و بدین ترتیب خط سرخ انقلابی خود را از خطوط دیگر " چپ " با خون متمایز کردند ، بهیچ‌شک از پیش‌شوری بود که بفکر جایگزینی کادرهای بنیانگذار ، برجسته اصلی خود با کادرهای آگاه ، مجرب و انقلابی باشند . نقد انقلابی رفیق پویان بر " تئوری بقا " که بر این نهاد استوار بود که این نه در خفا نشستن و مطالعه کردن تا زمانی که موقعیت انقلابی فرا رسد ، بلکه شرکت عملی و از خودگذشتگی پیشاهنگ در میدان مبارزه است که بقا " یک سازمان انقلابی را در عرصه مبارزه طبقاتی علیه استثمارگران تضمین می‌کند ، نقدی از لحاظ تاریخی صحیح و اصولی بود و عمل مبارزه " بد افغان و تجربه قیام نشان داد که بجای هر " فدائی " که در میدان مبارزه جان نثار کرد ، هزاران نفر بسوی سچفخا روی آوردند . ولی نفی " تئوری بقا "

فعالیت " داخل " و " خارج " و نقش آن در برخورد ریشه‌ای بسوی بحران .

۳ - ضرورت یک جنبش :

چگونه می‌توان تحلیل گزارش را در راستای دستیابی بسوی نتیجه قطعی در قبال برخورد ریشه‌ای به بحران ، تهمین بخشید ؟ پاسخ قطعی ریشه‌ای به بحران در کجا نهفته است ؟ رفا ، من معتقدم که صرف نظر از گام‌هایی که تحلیل گزارش نسبت به تحلیلهای قبلی به عقب برداشته و یا در حد آنها در جاسا زده ، و علیرغم قدمهای مثبتی که در مقایسه با آنها به جلو برداشته است ، هنوز نتوانسته است به نتیجه و پاسخی قطعی در ریشه‌یابی بحران دست یابد و در نتیجه زمینه‌های تحلیلی ضروری را برای اقدامات عملی در راستای ریشه‌کنی آن فراهم کند . این واقعیت را در این تناقض گزارش می‌توان یافت که از یکسو با مراعات اعلام می‌کنند :

هستی متحول " هسته " بصورت تشکیلی کمونیستی - کارگری تنها و تنها منوط به موفقیت ما در تحقق " کمیته سازمانده " است . این اصلی ترین وظیفه‌ای است که در مقابل ما قرار گرفته ، این اصلی ترین وظیفه . . . میانگرایان است که از کدام طریق می‌توانیم بر عوامل بحران را غلبه کنیم و سبک کار و سیستم و ساخت تشکیلاتی را از بیخ و بن تغییر دهیم . و از سوی دیگر صادفانه اعتراف می‌کنند :

ما باید بتوانیم درک خود را از برنامه پرولتاریا عمیق بخشیم . بدون چنین روندی ، بدون درک واقعی از برنامه پرولتاریا و الزامات تحقق آن چگونه می‌توان ادعا نمود که ما خواهان تغییر سبک کار و سیستم و ساخت تشکیلاتی هستیم ؟ و پیش از آن از خوانندگان می‌خواهد :

بی تردید رفا زوایای ناشناخته در این گزارش را روشن می‌سازند ، تحلیل از بحران و عملکرد آن و ریشه‌های آنرا تهمین می‌بخشند ، تا در پایان نشست با یک جمع بندی هرچه کامل تر و جامع تر از بحران ، بتوانیم حرکت خود را در قین تر و عمیق تر ترسیم کنیم و وظایف خود را که خطوط کلی آن در زیر ترسیم می‌شود ، بسط داده و هدفمند سازیم . پس هنوز می‌بایست در راستای برخورد ریشه‌ای به بحران کار کرد ، براساسی پاسخ قطعی به برخورد ریشه‌ای به بحران سچفخا در کجا نهفته است ؟

بنظر من رفقای " هسته اقلیت " ، علیرغم قدمهای مثبت در راستای روشن کردن زوایای تاریک " گذشته " سچفخا ، همچنان یکی از کمبودهای " اقلیت " را در مقطع شکل گیری اش بر دوش می‌کشند . در مقطع انشعاب اقلیت از اکثریت ، یکی از مباحثات و وجوه اقتسراق چگونگی برخورد به " گذشته " بود . اکثریت مسئله ضرورت برخورد به گذشته را پیش می‌کشید ، در واقع هدفش نه تحقیق و بررسی انقلابی از جوانب مثبت و منفی آن ، بلکه با هدف تخطئه گذشته و نفی

کادر سازی حزبی :

هم ریشه یابی ، هم ریشه کنی

توسط پویان، متأسفانه نفی اول بود . چرا که وی بر این واقعیت تأکید نداشت که روی آوردن هزاران نفر از توده‌های امیختگی با شور و احساسات انقلابی ، هنوز بمعنای آمادگی آنان چسب از لحاظ تشکیلاتی - سیاسی ، و چه بخصوص از لحاظ آگاهی سوسیالیستی - کمونیستی شان ، و درک از خط مشی و برنامه پارتی در انقلاب ایران نبود .

نیروی روی آور بسوی سازمان ، نیروی کمی بود که می‌بایست رشد کیفی کند . ولی مقتضیات آغاز جنبش مسلحانه " تشکیلات چریکی" و شرایط سرکوب و خفقان ، مانع از آن شده بود که سچفا از همان آغاز و با بنیاد مبارزه مسلحانه و تشکیلات چریکی ، تشکیلاتی را در راستای کادر سازی نیروهای جدید (نه صرفا در حد چگونگی کاربرد اسلحه و تاکتیکهای رزم در شهر و ده و جنگل ، بلکه در حد پرورش انسانهای کمونیست و آگاه به اهداف و پیچ و خم های مبارزه) بوجود آورد و در محک آزمایش، پخته تر سازد . اگر بخواهیم واژه‌های " اقتصاد" را در اینجا بکار گیریم ، توجه بنیانگذاران پیش از آنکه به "تولید کادرها" توجه کند به "مصرف کادرها" معطوف بود . از اینرو ، عنصر فدائی از همان آغاز پیدایی با این "بحران تولید کادر" روبه‌رو بوده است . از این روست که رفیق حمید اشرف در جمع بندی سه ساله ، در نقل قولی که بارها مورد استفاده قرار گرفته می‌گوید :

رفقای ما نمونه کاملی از صد اقلیت انقلابی بودند ، رفقای ما بخاطر اعتقاد انسان بی مهابا هر خطری را تحمل می‌کردند و معمولاً به تنها چیزی که بها نمی‌دادند جانشان بود و همین بود که مفهوم "فدائی" در مورد آنها نه بعنوان یک شعار بلکه بعنوان یک واقعیت صد اقل پیدا می‌کرد همچنان که امروز نیز چنین است :

شاید هم با کمازی تمام عیار رفقای ما یکی از اشکالات کار ما بوده باشد . بسیاری از رفقا که نقل قول فوق را از رفیق حمید اشرف نقل می‌کنند به هشدار می‌دهند که در آن نهفته است اهمیت کافی را نمی‌دهند و برعکس بدان بعنوان یک شعار نگاه می‌کنند . در حالیکه من معتقدم پیام رفیق حمید ، در همان سالهای اولیه آغاز جنبش مسلحانه ، پیامی بس مهم و حیاتی بود و است و اصولاً با سرنوشت فدائی گره خورده است و در همان جزوه " جمع بندی سه ساله " رفیق حمید بارها و بارها به ضعف سچفا در امر کادر سازی انقلابی اشاره کرده و آنرا خاطصر شان ساخته است . به نقل قولهای زیر از رفیق حمید در زمینه "جمع بندی سه ساله" توجه کنید :

در این مرحله ما تمام اشکالات مرحله اول را حفظ کردیم . ما هیچ رسی را از چهارب مرحله اول نگرفتیم بلکه کوشیدیم بطرفی غیرت رحله اول را جبران نمائیم . نقص و ضعف اصلی ما در واقع بین خود نمان خلاصه می‌شد و عضله درستی تجربی بسیار ضعیف ، رفقای مسئول بود ، رفقای مسئول در مورد سازماندهی و وجود مختلف آن بسیاری تجربه بودند . مثلا تعلیم نفرات و پرورش رشد کادرهای انقلابی صورت یک برنامه مشخص قبل از شرکت افراد در جنگ چریکی اصلا

مطرح نبود . بدین ترتیب در نظر بود که همه نفرات در تیم‌های چریکی عضویت یابند و تعلیم ببینند . در این مورد نظریه رفیق مسعود قابل ذکر است که میگفت : " در شرایط انقلابی افراد در دوره هفته باندازه چند سال در شرایط غیر انقلابی رشد می‌کنند . البته این واقعیتی است که در شرایط انقلابی رشد بسیار سریعتر است ولی باید اولاً شرایط انقلابی را تعریف کرد و دیگر اینکه دو سه هفته واقعا نمی‌تواند نقش چند سال را داشته باشد . برای رشد کادرها پروسه‌ای لازم است که قطعا بیش از چند هفته طول می‌کشد . میتوان

رویه‌های پیش از شش ماه تا یکسال برای تربیت کادرهای توجه شده و تشکیلات حساب کرد که در این مدت می‌بایست طبق برنامه‌ای برای اجرای وظایف انقلابی آماده گردند (ص ۷۸) ... ما نفراتمان را (بهترین نفراتمان را) از دست دادیم . طرحهایمان بگسسی معوق ماند پشت جبهه‌ی غنی محدودی که داشتیم از دست دادیم . بدتر از همه روحیه‌ی در خارج از سازمان بر اثر ضربات مداومی که می‌خوردیم فروکش کرد و فرصت طلبان که موقع اوج فعالیت ما خاموش بودند شروع به سم پاشی و سخن پرانی کردند و کلاً شرایط نسبت به آغاز مرحله در جهت معکوس پیش می‌رفت . بزرگترین نفعی ما در این مرحله این بود که نقاط ضعف خودمان را نمایی شناختیم و در صورتی که می‌شناختیم عبر و حوصله‌ی کافی برای از میان برداشتن آن بکار نمی‌بردیم . بیشتر کارها را به مسئول واگذار می‌کردیم . می‌گفتیم " می‌کنیم تا ببینیم چه می‌شود " . مثلا امر

تعلیمات و توجه نداشتن به این یکی از بزرگترین نقاط ضعف ما بود ، ما در آن موقع متوجه نبودیم که هر فردی بصرف بیان اعتقاد آتش به مبارزه هنوز آمادگی برای شرکت عملی در مبارزه را ندارد . بیان اعتقاد به مبارزه شاید ده درصد کل پروسه‌ی رشد بسسک رفیق تازه کار می‌باشد . این رفیق برای آنکه فقط بطور ساده قابل به اجرای وظایف انقلابی بر اساس استعدادها پیش باشد میبایست تلاش بسیار زیادی بکار ببرد و چیزهای زیادی بسساده بگیرد و این یادگیری به زمان بستگی دارد . البته عامل زمان در رابطه با فعالیت و کوشش منظم رفیق موثر است ، باید برای رفقا پروسه‌ی رشدی در نظر گرفت و در رفیق کمبودهایشان کوشید و سپس وظایف کوچکی به آنها سپرد و بتدریج بر حسب نتایج عملی در سپردن وظایف کوچک ، وظائف بزرگتری را به میدهد . رفقا نباید (صفحه ۸۱ - ۸۰) ... ما در آغاز مرحله " دوم هنرهای خیلی از افراد و امکاناتمان را در اختیار داشتیم ، عناصر علمی وجود داشتند و کمک‌ها و امکاناتشان منظم بود ، با آنکه ما افراد کافی که بتوانند مسئول باشند در اختیار داشتیم با این همه میتوانستیم حداقل چهارالی پنج تیم سازماندهی کنیم . ما می‌بایست از اختفای بی برنامه افراد اجتناب می‌کردیم و در حد امکان تیم‌های پشت جبهه را بمنظور حمایت از تیم‌های حرفه‌ای و جلوی جبهه که به علت بی تجربگی در معرض آسیب بودند

کادر سازی حزبی :

هم ریشه یابی ، هم ریشه کنی

سازمان دهم ، ما می بایست بحث عضو گیری و تربیت عناصر تازه کار از جنبه های عملیاتی حتی الامکان جدا می کردیم و بر حد اقل اینکه وظیفه ارتباط و کادر سازی را همراه وظایف عملیاتی در برنامه افراد قرار نمی دادیم و بایه حد اقل گاه خبر می دادیم . ما می بایست عملیات بسیار کوچکی بمنظور تعلیم و تقویت در دستور قرار می دادیم (ابتکار محدود توسط رفیق سرمد صورت می گرفت) و به تدریج برنامه های بزرگتری را مطابق طرح می ساختیم . ما می بایست واحد انتشارات و تبلیغات بطور مستقل و حرفه ای دایره می کردیم و از شرکت افراد واحد در عملیات بخش اعلامیه و آثار احتساب می نمودیم و ضمناً ارتباطات این واحد را بمنظور مسائل امنیتی به صغر کاهش می دادیم (صفحه ۸۷) . امر تعلیمات و آماده سازی رفق کاری است طولانی و با حوصله از رفق تازه کار نباید انتظار داشت سرعت برخورد های پخته و حساب شده با مسائل را یاد بگیرند . رشد انقلابی رفق مثل رسیدن میوه است و زمان می خواهد . نباید در مقابل ضعف ها دچار بی حوصلگی شد . البته باید رفق ماه به رشد کردن راداشته باشند و صداقت انقلابی لازم راداشته باشند . عضو گیری می بایست با دقت و محاسبه صورت بگیرد . البته در مرحله تک و پاکتر اعضاء رجحاناً کاریکالی و رساله سیاسی در رهنه های سیاسی از خود شده بود ، واکثر الحق بسیار خوب بودند ولی عناصر ناچور نیز تک و توکمید ا می شدند بهرحال باید زمان لازم برای رشد رفق منظور کرد . و قبل از آمادگی آنها را به کارهای خارج از ظرفیتشان و انار نکرد . و گذار کردن همه مشکلات به برخورد فعال و متحرک بدون احتساب سایر عوامل ، امری ذهنی است . (صفحه ۹۱) . ما کمونیستها واقعا کاهی از ایدئالیست ها هم باید ایلست تریم . ما که در نظر و روشوری ماتریالیست هستیم گاهی و تضاد رعل در چار ایدئالیسم می شویم . (صفحه ۷۹) (تاکید از ماست) حمید اشرف . جمعبندی سه ساله

بنظر من تضاد مابین جانپزای انقلابی و غرور کادر سازی انقلابی ، آن تضاد اساسی ، آن تضاد ریشه ای است که منجر فدائی از بد و پیدایش خود با آن دست به گریبان بوده است و عدم پای ستخوانی فدلعی ، سازنده و عملی به آن ، جنبش فدائی را از همان آغاز با " بحران کادر سازی " مواجه ساخته زمینه های بحران های اجتناب پذیر بعدی را فراهم ساخته است . اصولاً در پروسه کادر سازی است که یک انقلابی نه فقط به محدودیات و انحرافات رفقای دیگر ، بلکه به کمبود های نظری ، علمی خویش واقف گشته و در عدد رفیع آنها برمی آید . در نتیجه عدم پای ستخوانی به این نیاز حیاتیست یک جنبش انقلابی در شرایط مساواتی در وضعیت است دیکتاتوری است که زمانی که لا جرم کادرهای بنیانگذار و آزموده در پروسه مبارزه به خون می بینند ، کادرهای جدیدی که به اهداف و وظایف تاریخی پرولتاریا آگاهی کامل داشته باشند وجود ندارد که جای آنها را بگیرند . و بتدریج اعضاء جدید سازمان فرستگها با اهداف اولیه بنیانگذاران سازمان ، با بینرها و سبک کارها و

خصلت های آنان فاصله می گیرند و نیروهای جدید که به سازمان روی می آورند ، بر بستر عدم وجود نهادی ثابت و منظم ، مورد آموزش قرار گرفته و حتی در راستای تعمیق انقلابی مواضع ، خط مشی و نظریه های حاکم هر مبارزه سازمان بگوشند . بر بستر عدم وجود چنین نهادی ، دیگر تعجب آور نخواهد بود کسیه گرایشات مختلفی از اکثریت گرفته تا " چریکها " و " گرایش سوسیالیستی " و " سامع ها " و غیره در کنار یکدیگر در بسک سازمان قرار گیرند ، بدون اینکه از پروسه مشابه کادر سازی عبور کرده باشند و معیارهای مشخص تشکیلاتی - ایدئولوژیک - سیاسی بر عضویشان و فعالیتشان در درون سازمان حاکم باشد . فاجعه چهارم بهمین از آنجهت اوج بحران " اقلیت " و فدائی را نشان می دهد که نمود و جلوه بارز این بحران کادر سازی است ، یعنی " کادر رکنی " . این فاجعه به عیان ترین وجه ، ریشه بحران فدائی را از بد و پیدایش خود به نمایش گذاشت . از اینرو مبارزه ریشه ای با بحران فدائی و چهارم بهمین اساس ، مبارزه ریشه ای و تقابل انقلابی با " کادر رکنی " ، نمی تواند چیزی مگر اهمیت اساسی و حیاتی دادن به امر کادر سازی انقلابی در حیات سازمان باشد . اساساً کادر سازی انقلابی ، اساسی ترین پیش شرط حیات حزبی است . این انسانهای زنده ، آگاه و مبارز هستند که تشکیلات حزبی را موجود بنا می بخشند ، طرح اساسنامه و برنامه می ریزند و خط و مشی آن را پی ریزی کرده ، در رعل به پیشبرد آن پرداخته و در صورت لزوم ، در پای آن جان می بازنند . تعجب آور نیست که در شرایطی که کادرهای بنیانگذار اصلی ، چون مشعلی فروزان در راه آرمانهایشان خون می ریزند و بجای آنان کادرهای انقلابی نوین جایگزین نمی شوند ، خط انقلابی روز به روز به بحران دچار شده و نهایتاً فجایعی مانند چهارم بهمین را به " ارمغان " بیاورد . بنظر من آنچه کسیه " خط ۲ " را در مقابل " خط ۱ " و " ۳ " و " ۴ " تضعیف ساخته و تاریخاً (حداقل در ایران) بدان اجازه نداده که اصول و بنیان های فکری و مبارزاتی خویش را تدوین کند ، همانا ایسن جان باختگی انقلابی رهروان این خط است ، جان باختگی کسیه متأسفانه با واقع بینی انقلابی برای جایگزین ساختن جانباختگان با کادرهای انقلابی و حزبی عین گشته و اصولاً امکان ادامه کاری تدوین " خط ۲ " را بهمهرا نیاورده است . یکی از عوامل مهمی که موجبات عدم شکل گیری نهاد کادر سازی در سیفخا را بطور باید از فراهم ساخت ، عدم توجه کافی بنیانگذاران به ضرورت تلفیق فعالیت مبارزاتی " داخل " و " خارج " بود . جنبش نوین کمونیستی ، بحق در مورد فعالیت خارج از کشور که تا آنزمان بطور جدا و مستقل از مبارزات داخل به پیش رفته بود ، بدگمان بودند . این بدگمانی بی دلیل نبود . مگر این رهبران خیانتکار حزب نوده نبودند که مبارزه داخل

کادر سازی حزبی :

هم ریشه یابی ، هم ریشه کنی

اول کرده و در فراغت " خارج از کشور " به " انقلابی گری " مشغول بودند . نه ! این زندگی نکبت بار در " خارج از کشور " . رسب کار انقلابیون فدائی جایی نداشت . ولی ستاسفانه ، بین بدگمانی به خارج از کشور ، رفقای فدائی را از اهمیت خارج از کشور برای پیشبرد وظایف داخل از یکسو و وظائف انترناسیونالیستی پرولتاریا از سوی دیگر بازداشتند . و محتر از این ، زبکارگیری خارج از کشور برای ایجاد آن نهاد های ثابتست . باید از انتشاراتی - تدارکاتی که میتوانست در راستای ایجاد نهاد های ثابت و پایدار کادر سازی انقلابی برای داخل نقش برجسته و تعیین کنند های ایفا کند بازداشت .

بنظر من ، پاسخ قطعی و ریشه ای به بحران " سازمان " ، در پاسخگویی به " بحران کادر سازی " نهفته است . در ریشه کنی این بحران است که انتقاد و انتقاد از خود صادقانه و انقلابی محلی برای شکوفایی می باید ، در این پروسه است . که بهینش های غیر پرولتاری بدور ریخته شده و بهینش های پرولتاری سیل می خورند . در این پروسه است که انسانهای آگاه میباز در خدمت به آرمان پرولتاریا ، قادر به تضمین ادامه کاری شکلات ، برنامه و خط مشی سیاسی سازمان می گردند ، و در این پروسه کادر سازی است ، که کادر سازی حزبی نیز صورت گرفته . پیش شرط های تشکیل حزب کمونیست واقعی ایران ، شکوفایی می گردند .

در اینجا با یک جمع بندی عمومی ، به بحث و طرح نکات نویسی پیرامون گزارش تشکیلاتی ارائه شده به نشست عمومی نامه می دهم .

تأکید و پافشاری مستمر رفقای " هسته اقلیت " در امر برخورد ریشه ای به بحران سچفخا - هواداران ، وجه تمایز مشخص ایشان با جناحهای دیگر برون آمده از فروپاشی سچفخا می باشد . گزارش تشکیلاتی مطروحه در نشست ، از آنجا که بر خصلت گذرا و مشروط (به برخورد ریشه ای به بحران) حیات " هسته اقلیت " جدا تأکید کرده و در امر ریشه یابی ، توجه خود را بیش از پیش به " گذشته " سچفخا و به زمینه های عام بینشی کادر رهبری سچفخا در شکل گیری سیستم محفلی - بوروکراتیک و بحران زا در سازمان معطوف کرده است ، گامهایی چند و مهم به پیش برداشته است . این تأکید و تعمیق تلاش در ریشه اما ، ترجمان خویش را - هنوز ، و تا آنجا که در گزارش منعکس شده است - در تشخیص و تعیین روش و طریق ریشه کن ساختن بحران ، نیافته است . تلاشها در ریشه کنی ، هنوز ، به ایجاد تغییرات تشکیلاتی در نحوه سازماندهی محدود شده و بقایای بینش های ناسیونالیستی " در نحوه " سازماندهی " داخل " و " خارج " از یکسو ، و بهینش های " نخبه گرایانه " در چگونگی ارتباط و بهره گیری از نیروهای تازه نفس " هواداران " (بویژه در خارج از کشور) ،

مانعی در کارست خلاق اصول م. م. ل. در ریشه کنی بحران " سازمان " در راستای پایان بخشیدن به زندگی محفلی و ما قبل حزبی ، و آغاز زندگی حزبی گشته است . از لحاظ ریشه کنی ، از اینرو ، گزارش گامهایی چند به عقب برداشته است . تصمیم دستاورد های مثبت گزارش در زمینه " ریشه یابی بحران " در راستای شناخت زمینه ها و عوامل تاریخی ادامه کاری بهینش های غیر پرولتاری در کادرهای سازمان از یکسو ، و برطرف ساختن موانع بینشی " ناسیونالیستی " نخبه گرایانه " موجود در زمینه سبب سازماندهی تلفیقی کار " داخل " و " خارج " در میان " هواداران " و نیروهای تازه نفس سازمان در راستای ریشه کنی بحران از سوی دیگر ، اهمیت مسئله " کادر سازی حزبی در تاریخچه " جنبش فدائی را هم از لحاظ ریشه یابی بحران و هم از لحاظ ریشه کنی آن ، عیان می سازد . اهمیت تحلیلی - متدولوژیک کادر سازی حزبی (کارگری - کمونیستی) بمثابة ریشه بحران فدائیسبی از آن روست که هم جهت ریشه یابی بحران را مشخص می کند و هم جهت ریشه کنی آنرا . نیروهای صادق اقلیت " تا آنجا که به " خود " آمده و عوامل ریشه ای بحران را در نقش کادر سازی (خود سازی و دگرگونی حزبی خویش جستجو کنند ، در راستای ریشه یابی بحران گام نهاده اند . و تا آنجا که به ایجاد نهادی ثابت ، دائم و پایدار در زمینه کادر سازی حزبی و با بهره گیری تمامیت نیروهای خویش (ام از کادر و فعالین و " هواداران ") و به دور از تکرش های ناسیونالیستی و نخبه گرایانه ، اقدام کنند ، در راستای ریشه کنی بحران گام نهاده اند . رادیکال بودن نیست مگر همین برخورد ریشه ای به " خود " ، جهت رهائی پتانسیل های نهفته در نیروهای مولده " انسانهای که سازندگان تاریخند .

رادیکال بودن ، یعنی دست به ریشه " مسائل بردن ، ریشه " انسان ، اما ، خود انسان است . (مارکس)

معمار